

ساناز بیان در گفت و گو با «شهرود» از حال و هوای «آبی مایل به صورتی» گفته است

# آدم‌هایی بین دو جنسیت

شهرود | داستان غم‌انگیز است. صحنه تاریک هم قصه را غم‌انگیز تر می‌کند. جایی آن بالا، در بالاترین نقطه، نقطه‌ای نورانی بخشی از صحنه پلکانی را روشن می‌کند و ماتیقی صحنه، تاریک تاریک است. شاید این صحنه تداعی کننده ذهن باشد. ذهن من، ذهن تو شاید هم ذهن جامعه. ذهنی که بخشی از آن روشن است و بخش بیشتر تاریک. صحنه این طور طراحی شده است. پلکانی است مثل سکوهای یک ورزشگاه. شاید پلکانی مثل طبقات یک جامعه‌اگر چه که هست آدم‌هایی آیدند در این صحنه هر کدام نقش خود را با جابجایی کنند و می‌روند. صحنه با چنین آرایشی را که می‌بینیم، یاد آن شعر می‌افتم که شاعرش گفته است: «زندگی صحنه‌ی یکتای هنرمندی ماست/ هر کسی نغمه خود خواند و از صحنه رود/ صحنه پیوسته به جاست/ خرمن آن نغمه که مردم بسیار ندیده‌اند».

«ساناز بیان» کارگردان جوان، این صحنه را آراسته است. او به سمت روایت داستانی گام برداشته که از یک معضل حرف به میان آورده است. او از معضلی می‌گوید که تماشاچیان، احساس آدم را چنان دستخوش تغییر قرار می‌دهد که گاهی با آه و گاهی با اشک و آه قرین است. داستان این کثرت و روایتی که بر صحنه تئاتر جاری می‌شود، داستان آدم‌هایی است که مثل ما هستند، اما تلاش می‌کنند حتی به نام حضور در جامعه را به دست آورند. شاید واژه «تی‌اس» را شنیده باشید. مخفف حالتی است که به نام «ترنس سکسوال» معروف شده است و شاید درست‌ترش «ترنس جندر» باشد. فارسی‌اش می‌شود «تغییر جنسیت».

داستان، قصه آدم‌هایی است که در ظاهر هیچ مشکلی ندارند. دخترهای شان کاملاً مختصات یک دختر را دارند و پسرهای شان مختصات یک پسر را! اما در این که در فضای تاریک «ذهن» چه رخ می‌دهد که هویت جنسی دیگری را برای خود قابل می‌شوند، معلوم نیست. سال‌ها پیش مستندی درباره این موضوع ساخته که از وضعیت زندگی اجتماعی «ترنس سکسوال» های ایرانی روایتی به دست می‌داد. روایت زندگی آدم‌هایی که ناخواسته گرفتار تغییر هویت جنسی شده‌اند، اما جامعه با آنها برخورد تند تیزی دارد و با «ففسدان جنسی» اشتباه‌شان می‌گیرد. همین می‌شود که وقتی کارفرما می‌فهمد می‌تواند با آنها برخورد کند، حضورم را در محیط کار، تحمل نمی‌کند. حضوری که فقه آن را پذیرفته و امام (ره) هم حکم به رد سستی عمل تغییر جنسیت آنها داده است، اما «جامعه کاتولیک تر از پاپ»، این را نمی‌پذیرد. این می‌شود که این گروه از آدم‌ها، این گروه از شهروندان حتی در معرض تهدیدات جانی قرار می‌گیرند. «آبی مایل به صورتی» نام نمایشی است که ساناز بیان آن را روی صحنه برده است تا بتواند مشکلات این گروه اجتماعی را بیان کند. مشکلاتی که ظاهراً هر جا که باشی، جنسی مشابه دارد، چه آن که در قلمی ساخته شده در سینمای آرژانتین، وقتی مشکلات «تی‌اس» ها به نمایش گذاشته می‌شود، تقریباً همان‌هایی است که در جامعه ایرانی جریان دارد.

«ساناز بیان» که به عنوان نویسنده و کارگردان «آبی مایل

به صورتی» را روی صحنه برده پیشتر نمایشنامه‌های «سایه روشن»، «خواب سیاه»، «مهاجران»، «خانه عروسک»، «خواب‌های خاموشی»، «ترانه‌هایی برای سیاه»، «عامدانه عاشقانه قاتلانه»، «هتلی‌ها» و «شلتلر» را در کارنامه دارد که برخی را در قامت نویسنده و در برخی دیگر به عنوان نویسنده و کارگردان حضور داشته و البته جوایزی هم در یافت کرده است. با او در پشت‌صحنه «آبی مایل به صورتی» به گپ و گفت نشستیم و پرسش‌هایی را طرح کردیم. آنچه در ادامه آمده، محصول پرسش‌های «شهرود» و پاسخ‌های این کارگردان جوان است:



خودم در جنگ بود. نمایش شلتلر که برای آقای امین میری نوشتیم که در همین کار هم بازی می‌کنیم و یک کار کاملاً مستند بود. نمایشنامه عامدانه عاشقانه هم یک نمایشنامه مستند بود. کارهایم عموماً مستند اجتماعی هستند، منتها اتفاقی که در این نمایش افتاده این است که من کاملاً یک مواجهه مستقیم و رو در روی خواستم. اگر دقت کنید کار به لحاظ میزانشن و طراحی صحنه، کاملاً بیستاست خود خیلی می‌توسیدم چون این که دو ساعت مخاطب را رو بروی یک سسری آدم قرار دهید که فقط دارند حرف می‌زنند، کار خیلی ترسناکی است.

من آدمی هستم که پر از ایده‌ها، پر از تصویر، موقعی هم که می‌نوشتیم اتفاق می‌زنس، حرکت می‌کنیم و... اینها همه در ذهنم بود. اما در نهایت به این موضوع رسیدیم که این آدم‌ها فقط باید حرف بزنند، رودر رو، چشم در چشم و بی‌واسطه حرف بزنند. شاید همان در سایه بودن را می‌خواهم چشم‌پوشی کنیم. برای مثال، من می‌خواستم افرادی از دیگر لایه‌های اجتماع را که به نوعی جنسیت مسأله‌شان است، حضور داشته باشد و موضوع تعمیم پیدا کند، چون بحث ما در این زمینه ترنس سکسوال‌ها نیستند. موضوع ما جامعه جنسیت‌زده‌ای است که افراد را وادار می‌کند در نقش‌هایی فرو بروند که این نقش‌ها صرفاً نقش‌های جنسیتی است. مثل همان دختر بچه‌ای است که در این کار وجود دارد و برای این که درامان بماند و بتواند در صحنه جامعه حضور داشته باشد، موهای خودش را کوتاه کرده و خودش را به جای یک پسر جا زده است. برای این که بتواند بقا داشته باشد یا زنی که به جز زنانگی‌اش هیچ سرمایه دیگری ندارد. اینها حلقه‌های یک زنجیرند و من گمان می‌کنم اگر بخواهیم جامع به موضوع نگاه کنیم، لازم بود که زاویه دید دوربین را از کلوزآپ به لانگ‌شات تبدیل کنیم تا کمی وسیع‌تر ببینیم.

نظرم در این کار نقش ویژه‌ای دارد؟ نور این کار قرار بود نقش چشمان من را داشته باشد. یعنی آنجایی که من می‌بینم را مشخص کند. اگر صحنه را واقعیت میدانی ما چرا در نظر بگیریم یا به مثابه یک جهان ذهنی، نور هم به مثابه زاویه نگاه و نویسنده‌ای است که دارد این

چیز خاصی در این کار وجود ندارد. البته زمانی که من عاشقانه عامدانه را هم روی صحنه بردم همچنان همین نگاه‌ها وجود داشت. شاید برای تماشاگر تئاتر باور کردنی نباشد که ما مانعی وجود ندارد. جنگیدیم تا ثابت کنیم و نشان دهیم که ما هیچ حرف عجیب و غریبی نمی‌زنیم و چقدر تلاش کردیم که نشان دهیم هیچ چیز غیر از آنچه در قوانین کشورمان آمده، نمی‌خواهیم بگوییم. خطایمان به جامعه است، خطایمان به آن دیگری است. قانون در کشور وجود دارد ولی هیچ قانونی در جامعه وجود ندارد که بگوید ما هم حق زندگی کردن داریم.

این را داخل پراپرتز بپرسم که در مرحله بازیابی با مشکل مواجه شدیدی؟

حتی یک جمله در بازیابی نبود که بخواهد حذف شود. من به هر حال از سال ۸۰ وارد دانشگاه شدم و شروع به کار تئاتر کردم. در کنار استادانم بودم و در کارهای حرفه‌ای حضور داشتم. ۱۶ سال از آن روزها می‌گذرد و اکنون می‌توانم بگویم در رشته تخصصی تئاتر به هر حال خطوط قرمز را می‌شناسم. می‌دانستم که در متن هیچ خط قرمزی وجود ندارد، اما به هر حال باز هم یک درد من این چیزی است که می‌خواستم و توانستم و واقعیت رخ می‌دهد، ممکن است تفاوت‌هایی داشته باشد و خوشبختانه در مرحله بازیابی برای بازیگران ما هم مشخص شد که هیچ فاصله‌ای میان آنچه ما روی صحنه خواهیم برد و عرف و ارزش‌های جامعه وجود ندارد و با قوانین رایج وزارت ارشاد هم راستاست.

شما نقش راوی را در کار دارید. شما روایتی می‌کنید که همان آغاز تکلیف من مخاطب روشن می‌شود و می‌دانم با پدیدهای مواجهم که در فضای بیرونی اتفاق افتاده و اصلاً بخشی انتزاعی نیست. روایت، شکل کاملاً مستند دارد.

بله، برای من مخاطب روشن می‌شود که موضوع مستند است، مثل این می‌ماند که در سینما برایم مشخص است که آمده‌ام قلمی مستند ببینم. سوال مشخصم از طرح این بحث، این است که چطور شده‌ای قالب روایتی رسیدید؟

من کارهایم عموماً مسائل اجتماعی را نشانه گرفته و در آنها معضلات و موضوعات اجتماعی طرح می‌شود، مثل نمایش هتلی‌ها که حامیدرضا آذرنگ کارگردانی کرد که کمی از خاطرات

حتی درباره‌ی زنگانی مثل فروغ فرخ‌زادی گفتند شعرهایش را از ابراهیم گلستان می‌نویسد! بنابراین ما به عنوان زن همیشه این برچسب را همراه خودمان داریم.

داریم به جاهای خوبی می‌رسیم. با این حساب موضوع نمایش شما در اصل ریشه در برخی تراجم‌هایی عدالتی‌های جنسیتی هم دارد...

من همیشه وقتی درباره نقش‌های جنسیتی فکر می‌کنم، وقتی به این مرزبندی‌های تحمیلی فکر می‌کردم به این موضوع و فهم می‌رسیدم که خوب، موضوع برای من که یک زن هستم و کاملاً اوضاع برایم کاملاً مشخص است به این شکل رقم خورده برای آنها چه. منظورم این است که یک سر این طیف، آبی است و سر دیگر طیف، صورتی و من به عنوان یک زن، مشخصاً در نقطه صورتی ایستاده‌ام (مردان هم در نقطه آبی طیف قرار دارند). کسانی که در چنین جامعه جنسیت‌زده‌ای در میانه دو سر طیف ایستاده‌اند، چه می‌کنند و چه سرنوشته‌ی در انتظار آنهاست؟ متأسفانه این گروه در چنین جامعه‌ای، عموماً انسان شناخته نمی‌شوند. ما بنا بر همین تعاریف به آنها می‌گوییم ترنس. نمی‌گوییم یک انسان. ورود به جهان این افراد برای من به عنوان فردی که خودش در این جامعه، در جامعه جنسیت‌زده، از نقش‌های جنسیتی که به من تحمیل شده و برچسبش به من خورده، آزار دیدم. کنجکاو و پرانگیز بود و واقعا دوست داشتم بروم و دنیای این افراد را بشناسم.

این شناخت کمی هم پشتوانه تجربی و مشاهدات میدانی می‌خواهد و قطعاً کار دشواری است.

بله، بسیار کار دشواری بود. من چهار سال درباره این موضوع تحقیق و پژوهش کردم و نه فقط پژوهش کردم که به آن فکر کردم چطور و از چه زاویه‌ای به موضوع ورود کنم. فکر می‌کنم خیلی هم سخت می‌شود به این موضوعات ورود کرد. ما دوبار تا استانه اجرا هم رفتیم، اما به دلیل وقایع سیاسی، اتفاقات مذهبی یا به دلایل مختلف گفتند صلاح نیست که اکنون این کار اجرا شود. باز هم با یاقشاری بسیار زیاد خواستم که بیایند کار را ببینند و زمانی که کار را دیدند، فهمیدند با کاری مواجهند که هیچ چیز عجیب و غریبی در آن وجود ندارد. زمانی که خودم هم به این کار رجوع می‌کردم، می‌دیدم واقعا هیچ

احتمالاً در بحث کنونی مسان آن هم با کاری که تماشا کردیم، باید از این جا شروع کنیم که در نمایش شما با پدیدهای در قامت مشکلات ترنس سکسوال‌ها مواجه هستیم. آدم‌هایی که به نظر در جامعه بسیار مظلوم واقع شده‌اند. من پیش از این دواتر در باره این موضوع دیده‌ام؛ یکی مستندی درباره ترنس‌های ایرانی و دیگری فیلم سینمایی از سینمای آمریکای لاتین. این دواتر را دیده‌اید؟

خیر. متأسفانه آنها را ندیده‌ام. خوب با این حساب چه شد که به سمت این موضوع سوق پیدا کردید، چون موضوع بسیار حساس و لب‌مرزی است...

این که چه شد به سمت این سوژه و بیان آن رفتم، دو جنبه دارد. همان طور که در خود صحنه هم روایت می‌شود مادر من روزنامه‌نگار بود و سال‌ها پیش برای مجله زنان گزارشی درباره این موضوع نوشت. گزارشی با نام «غیر بیهوشی عالم خلقت». آن زمان من ۱۲ سال داشتم. این گزارش در آن زمان که تهیه شد امکان چاپ پیدا نکرد و چندسال بعد منتشر شد، اما من پشتت، تحت تأثیر این گزارش و روند تولید آن قرار گرفتم.

توضیح بیشتری می‌دهید؟

ببینید! تهیه این گزارش طوری بود که به فضای خصوصی نیاز داشت و مصاحبه‌شوندگان امکان حضور در دفتر نشریه را نداشتند، بنابراین امکانی فراهم شده بود که مصاحبه‌ها در منزل خودمان انجام شود. من آن زمان شاهد رفت و آمد این گروه به منزل ما بودم. در آن زمان هنگام گفت و گو مادرم از من و خواهرم می‌خواست که در حیاط منزل تا پایان مصاحبه بازی کنیم و اجازه حضور در اتاق‌ها را نداشتیم. خوب یاد می‌آید روزی یکی از این افراد که نامش مومن بود، وقتی مصاحبه‌اش تمام شد، به حیاط آمد. من و خواهرم آن زمان، آدمی را دیدیم لبریز از احساسات که از قضا احساساتش هم برای ما قابل درک نبود. ما فردی را می‌دیدیم که در نگاهش انواع و اقسام احساسات لوس می‌شد. آدمی که لبریز از بغض و فریاد بود. او یک لحظه کنار ما که با سر به خانگی مان بازی می‌کردیم، آمد و گفت: میشه گریه‌تون رو، ناز کنم؟ هیچ وقت این موضوع را یاد نمی‌روم وقتی بعدها با خواهرم درباره او صحبت می‌کردیم، خواهرم می‌گفت آن لحظه احساس کردم این آدم آن قدر تنه‌است و احساس غریبی و غریب با جهان دارد که فقط با لمس کردن و در آغوش گرفتن یک موجود معصوم که پر از معصومیت و عاطفه است، می‌تواند آرام شود. این تصویر هیچ وقت از ذهن من پاک نشد و نمی‌شود. این که چه شد من در تئاتر سراغ این موضوع رفتم، بخشی از آن ریشه در همین تصاویر دارد.

بنابراین می‌توان گفت رفتن به سمت این سوژه بخشی از ریشه در این خاطرات و تجربیات شخصی‌اش است؟

بخشی از موضوع این است. ما در این بحث با پدید، یک بحث جنسیت داریم. جنسیت به عنوان شناسنامه ما است. آن چیزی که در محیط و جامعه ما را بسا آن عنوان می‌شناسد. همه ما زنان که در جوامعی نسبتاً سنتی زندگی می‌کنیم، با مسأله جنسیت، دست‌وپنجه نرم کرده‌ایم. از سووی دیگر، جامعه ما، جامعه‌ای شدت جنسیت‌زده است. ما جامعه‌ای داریم که بشدت مملو است از مرزبندی‌های جنسیتی. این را با ما هم به عنوان یک زن، تجربه کرده‌ام که ما را به عنوان افرادی مستقل نمی‌پذیرند، حتی با تمام آن نقش‌هایی که در جامعه به عنوان یک زن به من تحمیل می‌شود. درباره خود من این شایعه وجود داشته که چون من همسر حامیدرضا آذرنگ هستم، بنابراین نمایشنامه‌های من را او می‌نویسد. چرا؟ چون من همسر یک هنرمند هستم. ما همیشه به عنوان زن یک نویسنده می‌شناسند، نه یک نویسنده. ما همیشه زن یک نویسنده‌ایم. من که هنوز در آغاز راه هستم و کلی‌ها برای رفتن دارم.



عکس: مهیار کوردلی